

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد عرض کردیم یک مقداری در بحث ادراکات اعتباری چون کلام مرحوم آقای اصفهانی را خواندیم که در بحث بیع بود گفتیم برای تکمیل بحث که دیگه یک مقداری هم حسابی از بحث خارج شدیم این مقاله ادراکات اعتباری مرحوم آقای طباطبائی را هم اجمالا نگاه بکنیم، البته باز هم تاکید می کنم مطالبی که ایشان در این جا دارند بعضی هایش به ما می خورد و إلا اصولا ایشان روی اعتبارات ادبی کار کردند، اصولا روی اعتبارات قانونی کار نکردند، کاری که شده روی اعتبارات ادبی است.

حالا چون ما معتقدیم که اولاً یک احتمالی دارد که اصولا اعتبارات قانونی ریشه در اعتبارات ادبی دارد، این بحثی است در تطور قوانین و احکام، این ها اعتقادشان این است که فرض کنید به این که اعتبارات قانونی ریشه در اعتبارات ادبی دارد و فرق هم نمی کند در این جهت حتی در موضوعات فضلا عن الاحکام، مثلا مردار در اصطلاح ماها معنایش واضح است، حیوانی که افتاده و روی زمین مرده است، گندیده، بو کرده، گندیده شده، چنندش آور است. این را مردار یا میت می گویند به قول لغت عربی. اما قانون می آید می گوید که اگر حیوانی را رو به قبله سر نبریدید این هم مردار و میت می شود. ببینید این رو به قبله، ممکن است انسان یک حیوانی را رو به قبله سر ببرد، خیلی گوشت لطیف، قشنگ، پر رنگ، جمع و جور، هیچ مشکل ندارد، نه بو دارد، نه گندی دارد، مراد نیست، میت نیست، جیفه نیست اما شارع می آید تصرف می کند. بعضی ها معتقدند این نحوه تصرفات شارع ابتدائا تصرف ادبی است، چطور می گوید مثلا زید شیر است، شیر آمد این جا هم می آید می گوید من این حیوانی را که در سر بریدن رو به قبله نبوده ولو خیلی گوشت لطیف، قشنگ، همه جهاتش خوب، سالم، نه بوئی، خیلی هم لطیف است لکن من این را مردار می بینم یعنی یک نوع تصرف ادبی می کند در حقیقت و اصولا مثلا ملک، ملک در اصل به معنای سیطره انسان است، سلطه است، این در اصل مثل این که یک میوه ای، سیبی را از درخت می کند در دستش دارد، این را ملک می گویند یعنی بر این مسلط است، کسی هم بیاید مانعش

.....

بشود، در دست گرفته مصرف می کند، مانع می شود، جایی که می خواهد می گذارد، از این بعد ها یواش یواش بعد ها انتزاع ملک می کنند، شما الان در قم هستید فرض کنید یک خانه ای در مشهد دارید، در تهران دارید، در اصفهان دارید، می گویند آن هم ملک شماست یعنی ملک را در حقیقت یک نحوه تصرف است، تصرف در همان معنای لغوی است یعنی ابتدائاً هم بعضی ها معتقدند که این ها به اصطلاح تصرفات ادبی بوده، اعتبارات ادبی بوده تدریجاً شکل قانونی گرفته یعنی تدریجاً عملاً قید و قيود برای ملک گذاشتند، ملک را بالا بردند، پایین بردند، روی درجات مختلف و حالات مختلف، هی قید و قيود اضافه کردند و إلا اصل ملک که به معنای سیطره بوده در جایی است که انسان واقعا سیطره دارد، بعد بر چیزی که انسان سیطره دارد یعنی قانون به او سیطره می دهد ولو سیطره خارجی ندارد به آن هم ملک گفتند پس سرّ این که ما اصولاً معتقدیم اعتبارات ادبی یکمی رویش کار بشود یک احتمال این است، حالا چرا من در حد احتمال می گویم؟ بعضی ها قبول کردند، چون واقعش این است که در زندگی بشر ابتدائاً این بوده یا آن بوده خیلی روشن نیست، آیا مثلاً بشر همان جور که تصور می کند در بیابان ها و جنگل ها بود هی تدریجاً رشد کرده و اصطلاحاتی مثل ملک و این جور چیز ها درست کرده یا قانون و الی آخره یا به عکس بشر از اول با انبیاء بوده و قوانین از اول بوده. به هر حال این یک مقداری ابهام وجود دارد، راه کشف ابهام فعلاً برای ماها راهش هم همین مراجعه به این قبائل نیمه وحشی و اماکنی که در جنگل ها هستند و هنوز دارای مدّنیّت یا مدّنیّت و زندگی شهری نشدند، زندگی قانونی، راه آن جا این طور است یعنی آن جا ما معامله مان همینی است که الان گفته شد اما این که این واقعیت را زندگی بشر داشته باشد این هنوز خیلی روشن نیست، وضع تاریخی بشر خیلی روشن نیست که ما بتوانیم جزم به یک طرف پیدا بکنیم.

لکن خود من که بیشتر روی اعتبارات ادبی که مصرّم برای این که اعتبارات ادبی خیلی صریح و روشن اعتبارات قانونی را تبیین می کند، ما در اعتبارات ادبی چیکار می کنیم می خواهیم بگوییم در اعتبارات قانونی هم همین کار را می کنیم، نکته فنیش این است یعنی آنی که من روی اعتبارات ادبی، خیلی کار ندارم به این که تاریخ اولش این بود، کار تاریخیش را فعلاً کار نداریم لکن در تبیین اعتبارات قانونی به ذهن من می آید فهم اعتبارات ادبی خیلی موثر است. مثلاً فرض کنید همین بحث اصل مثبت که در اصول

.....

هست که مثلاً اگر شما یک چیزی را اعتبار کردید لوازمش را اعتبار می کنید، خب این در اعتبارات ادبی خیلی روشن است، اگر گفتید شیر آمد، زید را شیر دیدید این معنایش این نیست که مثل شیر چهار دست و پا راه می رود، مثل شیر کله اش آن جور است، دم دارد! یا شما وقتی حاتم می گوئید، وقتی حاتم می گوئید در یک اعتبار قانونی، وقتی می خواهید تنزیل بکنید شما در حاتم نه پدرش را در نظر می گیرید نه مادرش را در نظر می گیرید نه محیطش را در نظر می گیرید و لذا عرض کردیم اعتبارات اصول اولیه مثل یک شعرند، مثل یک نکته ادبی اند، مثلاً می گوئیم فلانی حاتم زمانه است اما حالا بخواهیم عکسش را هم بگذاریم فرض کنید عکسی می گذاریم در یک ساختمان خیلی مجلل و شیک یا یک ماشین شیک هم جلویش هست، ساعتی هم دارد، قطعاً حاتم این شکل را نداشته، شما چون یک شعر را گفتید، چون یک نکته ادبی را گفتید اما شما اگر بخواهید از حاتم یک فیلم بسازید دیگه حاتم را با ساعت و ساختمان و ماشین تصویر نمی کنید؟ چون آن در حکم اماره است، اماره باید لوازمش هم در نظر بگیرید، اگر خواستید یک شعر بگوئید آن در حکم اصل عملی است، عکسش را می گذارید با ساعت و با ساختمان و می گوئید این حاتم زمان است، این اشکال ندارد، شما نمی خواهید چیزی را نشان بدهید، فقط می خواهید تاثیر در احساس بگذارید که مثل حاتم است اما اگر کسی بخواهد یک کسی را در لباس حاتم نشان بدهد مناسب این است که تمام لوازم زمانش را هم با آن نگاه می کنید، تمام آن حوادث و زمان و مثلاً در عشیره بوده، در خیمه بوده، چجوری بوده، تمام آن ها را با آن تصویر می کنید لذا این در بین علمای اخیر شیعه آمد که امارات لوازمش حجت است یعنی چیزهایی که همراه اوست حالا تقریب های متعدد دارند، ما از یک مثال ادبی خیلی راحت یعنی شما در یک مثال ادبی، در یک تنزیل ادبی فقط همان را تنظیم می کنید، به بقیه اصلاً کار ندارید، این همانی است که ما در اصول می گوئیم مثبتات حجت نیست، همانی که می گوئیم همین است، چون خیلی از مسائل در اصول و در مسائل اعتبارات قانونی تاثیرگذار است روی فهم اعتبارات ادبی و اعتبارات ادبی خیلی می تواند ذهن را روشن بکند لذا ما یک مقداری روی این بحث کردیم.

بعد ایشان می فرماید هر یک از این معانی وهمی روی حقیقتی استوار است یعنی هر حد وهمی را که مصداق می دهیم مصداق دیگر

واقعی نیز دارد که از آن جا گرفته شده است مثلاً اگر انسانی را شیر قرار دادیم یک شیر واقعی نیز هست که حد شیر از آن است.

این مطلب هم مطلب درستی است لکن این تعبیری که ایشان دارند عرض کردم در حد تعبیر ادبی است و مراد ایشان این است که شما

هر وقت بخواهید ابداع، چون اعتبارات ابداع نفس است، شما هر وقت بخواهید ابداع بکنید باید یک اصل ثابت را ببینید، از آن ابداع

بکنید، این هم یک نکته ای در باب اعتبار است، چون من تا حالا به این تعبیر کمتر گفتم.

ببینید ایشان تعبیرش این است که فرد حقیقی، ما تعبیرمان چیز دیگری است چون ایشان از این راهی که من عرض کردم نرفته چون

ادراکات اعتباری را از مقوله ابداع نفس گرفتیم، اگر نفس می خواهد ابداع بکند چه ابداع قانونی و چه ابداع ادبی. خوب دقت بکنید،

چه ابداع قانونی و چه ابداع ادبی باید یک اصلی را ببیند از آن ابداع بکند، به قول ایشان، حالا ایشان مثال شیر زد، یار بد را می

خواهد ابداع بکند، یک مار بد را تصور می کند یار بد بدتر بود از مار بد، این را چند روز پیش هم عرض کردیم قدما یک

اصطلاحی دارند مار بد اصطلاحاً ماری است که از همان دور نیش می زند، سمش را می پاشد، این را اصطلاحاً در فارسی مار بد می

گویند، می گوید وقتی رفیق بد داشتی مثل آن است، نمی خواهد همراه تو باشد، اصلاً این از دور هم که شد به تو سم می زند، یار بد

بدتر بود از مار بد، این تشبیه به مار بد بکند، باید یک واقعیتی به تعبیر ایشان باشد. از آن واقعیت ادعای می کند.

حالا در قوانین و اعتبارات قانونی ببینید، در اعتبارات قانونی هم باید یک حقیقتی باشد، این را ایشان دیگه نفرمودند چون من دارم

هی می گویم، ایشان از راه اعتبار ادبی را صحبت کردند ما اصولاً در فقه و اصول دنبال اعتبارات قانونی هستیم لکن چرا اعتبارات

ادبی شروع می کنیم؟ چون ذهن را نزدیک می کند.

خوب دقت بکنید لذا اگر بخواهیم بفهمیم یک جا اصل است یا اصل نیست نکته این است، این نکته اساسی است و اگر می خواهیم

ماهیت آن اصل را بشناسیم باید ببینید آن چیزی را که گرفته اساس قرار داده و بر طبق آن اساس یک امر واقعی را واقع ابداع کرده

آن چیست؟

این خیلی مهم در معرفت اصول است و کمتر بهش توجه شده. الان اعتبار ادبی را که ایشان گفتند.

مثلا شما در قاعده ید، ببینید در اصول هم همین طور است، در قوانین هم همین طور است، در اعتبارات قانونی هم همین طور است و لو ایشان نوشتند، خوب دقت بکنید! شما باید یک چیزی را ببینید روی آن بنا بکنید و ابداع بکنید، لذا حالا ان شا الله در بحث اصول هم رسیدیم، همان لا تنقض الیقین بعد الشک چون بحث اصولا را من مفصل توضیح می دهم. شما اگر این کار را کردید آن اصل می شود مثلا شما تصرف زید را می بینید، در عا تصرف می کند، این تصرفی که می بینید از ابداع می کنید، می گوید من آن را ملک می دانم، این مالک است. همین حرفی که ایشان زد یک امر حقیقی باشد و لذا هم دائما آن نکته ای که در اعتبارات قانونی هست طبق آن حقیقتی که دیده اعتبار می شود. مثلا می گوید من رفتم بازار گوشت خریدم، ببینید امر حقیقی این جاست؟ گوشت را از دست مسلمان گرفته، این امر حقیقی است، ایشان گفت شیر حقیقی، من در اعتبارات قانونی می خواهم به شما بگویم، در اعتبارات قانونی باید شما یک حقیقتی را ببینید، طبق آن حقیقت شما یک صورتی را ابداع می کنید و لذا گفت گوشت در بیابان است، می گوید نه خب اصالة عدم تذکیه، گوشت را از مسلمان، در بیابان بود مشخص نیست ممکن است همه اش مردار است. یک روایتی هست که می گوید سفره ای است و در بیابان، تصادفا در آن روایت دارد که در آن سفره یک چاقو هم هست که ما همیشه در بحث می گوئیم چاقو دیگه چیست، در سوال فرض چاقو هم شده، این روایت سکونی است فکر می کنم اگر در بیاورید. همچنین به ذوق آدم می زند که یک دفعه فرض چاقو در سفره کرده. این نکته ها را خوب دقت بکنید.

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم عن ابیه عن نوفلی عن سکونی عن ابی عبدالله أن امیرالمومنین سئلَ عَنْ سَفْرَةٍ وَجِدَتْ فِي الطَّرِيقِ مَطْرُوحَةً كَثِيرَ لَحْمِهَا وَخُبْزُهَا وَجَبْنُهَا وَبَيْضُهَا وَفِيهَا سَكِينٌ

آیت الله مددی: این چاقو چرا به سفره آمد؟! شاید مثلا می خواهد بگوید که گوشت را سر بردند

پرسش: مجوسی ها آن زمان نان ها را که می بردند همیشه با چاقو می بردند.

آیت الله مددی: بعید است آن باشد چون گوشت دارد

من هم البته هنوز واقعا شبهه ندارم نه این که برای ما حل شده، من وقتی خواندم ببینید این نکته ای را که من عرض کردم اگر در روایت آمد این نکته و فیها سکین، خیلی عجیب است، اگر سکین نبود می گفت اصالة عدم تذکيه جاری می شود.

پرسش: آقا آن موقع چنگال نبود

آیت الله مددی: شما از معدومات هم سوال می کنید، ما در موجودش گیر کردیم! در وجودش که سکین است گیر کردیم.

یکی از حضار: فَقَالَ اميرالمومنين عليه السلام يُقَوِّمُ مَا فِيهَا ثُمَّ يُؤْكَلُ لِأَنَّهُ يَفْسَدُ وَلَيْسَ لَهُ بَقَاءٌ فَإِنْ جَاءَ طَالِبٌ لَهَا غَرِمُوا لَهُ الثَّمَنَ

آیت الله مددی: من فکر می کنم سکین را آورده برای این که بگویند مسلمان بوده یا به قول آن آقا اگر سکین نبود مال مجوسی بود مثلا.

یکی از حضار: قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تُدْرِي سَفْرَةَ مُسْلِمٍ أَوْ سَفْرَةَ مَجُوسٍ فَقَالَ هُمْ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَعْلَمُوا

آیت الله مددی: می دانم این سفره مجوسی نه این که مجوسی خورده، چون در بحث کوفه بوده و إلا مسیحی هم همان طور است، فرق نمی کند.

می گویند نمی دانیم سفره کافر، مراد از مجوسی خصوص مجوس نیست، سفره کافر یا مسلمان، من فکر می کنم یک چیزی در آن زمان بوده که این سکین آمده، دقت کردید چی می خواهم بگویم، آن نکته فنی چیست؟ یعنی آمده سفره را با سکین دیده حکم کرده یوکل، حالا چه نکته ای بوده آن الان برای من روشن نیست. این در باب اعتبارات قانونی همیشه در باب اعتبارات قانونی یک چیز را اصل قرار می دهد، از آن می آید ابداع می کند.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: اعتبار که واضح است، حالت عبادت، معراج مومن به قول شما.

دقت نکنید مثلا بعد آن جا جعل به معنای تشریع است، غیر از جعلی است که ما الان این جا می گوییم، این جعل این جا جعل ظاهری مراد ماست، اعتبار ظاهری است، آن هم می شود، هر دو اعتبار است.

پس بنابراین خوب این نکته را، این نکته روشن بشود مثلاً قاعده ید را نگاه می کند از ید ابداع می کند ملک ید را، لذا در باب استصحاب چی می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید که شما سابقاً عمل می کردید الان هم عمل بده. اگر در باب استصحاب قاعده لا تنقض الیقین باشد در حقیقت کاری که در استصحاب کرده یقین را اصل قرار داده است، چون اصل قرار داده است با مراجعه به یقین می گوید به این شک اعتنا نکن، این خیلی مهم است.

پرسش: در قاعده ید، ید وجه شبه نیست مثل این که شجاعت در زید وجه شبه است

آیت الله مددی: نه، ید را نگاه می کند، سوق مسلم همین طور است.

می گوید این را حاکم گفته، قاضی گفته، کی گفت این ملک اوست؟ می گوید قاضی، یعنی می آید نگاه می کند قاضی به عنوان رمز رفع اختلاف در جامعه، دستگاه قضاوت برای این که اگر اختلافی در جامعه شد برداشته بشود و فلسفه های دیگری که دارد، حالا نمی خواهم وارد بحث بشوم، وقتی نسبت به قاضی داد از آن جا می آید اثبات می کند که این آثار بار می شود، این مالک اوست، در باب استصحاب، در باب لا تنقض الیقین بالشک که در اهل سنت الیقین لا یزول بالشک است، یکی از معانی که تصادفاً امروز هم ذکر نکردیم حالا الان یاد می آید وسواس است یعنی اگر شما یقین داشته باشید شک کردید به وسواستان اعتنا نکنید. ببینید اگر معنای لا تنقض الیقین بالشک این باشد که به وسواستان اعتنا نکنید این نیامده روی یقین توسعه بدهد، خوب دقت بکنید، خیلی لطیف است، این می آید می گوید شک نکن و لذا این جا واقعاً تکلیف است، توسعه در یقین نیست اما اگر در تنقض الیقین این باشد با اعتماد به یقین سابق آن یقین هنوز هست این توسعه است، این هم یک ظرافتش است.

و لذا لا تنقض الیقین بالشک که جنبه نهی دارد اگر نهی بخوانیم، من امروز حدود هشت تا معنا برای این لا تنقض نقل کردیم، الیقین لا یزول بالشک در بحث اصول، بعضی از معانی اصولاً نهی به معنای خودش است. به شک اعتنا نکن، مفادش این است، اگر مفاد لا تنقض مثل همین بحث هاست، لا تنقض الیقین بالشک گفته شده که مراد از لا یزول بالشک یعنی به شک اعتنا نکن، این اصل نیست، این خیلی ظرافت دارد، درست است یقین را داد اما توسعه نداد، اعتبار نکرد، یقین را دید، این نکته را ملتفت می شوید؟ اگر یقین را

دید روی یقین اعتبار کرد این اصل است اما اگر یقین را دید روی آن کار نکرد، گفت به شک نگاه نکن، این در حقیقت به شما دارد نهی از شک می کند، این خیلی ظریف است، این نکته خیلی لطیفی است، رویش اگر فکر بکنید خیلی آثار دارد.

پرسش: در این معنا اصل هم نیست

آیت الله مددی: اصل هم نیست احسنتم.

نهی هم به معنای نهی است اما در مورد اول، خوب دقت بکنید لذا ما کرارا عرض کردیم اگر لا تنقض الیقین به معنای استصحاب باشد اصلا کنایه است چون در باب استصحاب معنایش این است که الیقین باقی، المتیقن باقی نه به معنای لا تنقض، نهی نمی کند مثل زید کثیر الرماد. حالا چون کثیر الرماد دو احتمال دارد یکی این که زیاد مهمان دارد لذا کثیر الرماد است، این که آدم بخیل و خسیسی است خاکسترش را هم جمع می کند و بیرون نمی ریزد، ممکن است خست باشد، بیشتر به کرم گرفتند یعنی کثیر الجود. خوب دقت کردید چی می خواهم بگویم؟ این مطلبی را که ایشان در این جا فرمودند ما در اصول عملی اگر آمد اولاً آن چیزی را که اصل قرار می دهد می خواهد رویش کار بکند آن را اول باید مشخص بکند. این یک نکته اساسی، آن باید مشخص بشود.

دو: باید ببینیم روی آن چه کار کرده؟ چه توسعه ای داده؟ چه اعتباری کرده؟ چه ابداعی کرده؟ اما اگر روی آن ابداع نکرده بود دیگه اصل نمی شود، اصل عملی نمی شود. ببینید می گوید شما دیدید قطره خون در یکی از این دو اناء افتاد، این دیدن قطره خون منشا چی می شود؟ ابداع بکند اجتناب از هر دو و لذا عرض کردیم طبق قاعده هم این طور است، ابتدائاً که ابداع می کند عمل است یا تصرف در قوه وهم است، بالاتر از آن موضوع است، تشخیص موضوع است، مثلاً اگر گفت قطره خون دیدی هر دو نجس اند، این تصرف در موضوع است. اگر گفت یهریقهما، هر دو را بریزد، اهراق به معنای ریختن، هر دو آب را بریزد این جا عمل است.

پرسش: مآل نهی از شک همان توسعه یقین است دیگه

آیت الله مددی: عرض کردم اگر بشود کنایه است اما اگر به معنای وسواس گرفتید نهی از شک است، توسعه یقین نیست.

پرسش: مآلش به توسعه یقین است

آیت الله مددی: نه نیست، می گوید شک نکن، دنبال شک نرو، ول کن

پرسش: شک موجود است

آیت الله مددی: و لذا هم شک موجود است، آن جا می خواهد بگوید من تصرف می کنم شک نیست، یقین باقی.

یکی از معانی لا تنقض هم احتمال دارد قاعده مقتضی و مانع باشد، قاعده مقتضی و مانع هم به این تفسیر نه به تفسیر مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی، اگر شما مقتضی را دیدید، دیدید یک کسی یک آتشی در خانه کسی انداخت، این را شما دیدید، شک می کنید که این آتش افتاد شاید در راه سیمی بوده، توری بوده، چیزی بود که مانع شده این آتش به داخل خانه برسد، شک در مانع می کنید، می گویند اگر این جور شد لا تنقض الیقین بالشک، آتش را که دیدی این یقین، شک شما در مانع است، دست از آن شک بردار بگو این آتش سوزاند پس خانه سوخته شد لذا این بحث مطرح است که اگر شما آتشی دیدید شک هم داشتید این مانع بود، حالا دادگاه رفتید در دادگاه چی می گویید؟ می گویید من به چشم خود دیدم که او خانه را سوزاند؟ یا من به چشم خود دیدم که آتش در خانه انداخت، سوزاند غیر از آتش انداختن است. بعضی ها گفتند لا تنقض الیقین بالشک یعنی این، یعنی اگر شما یقین داشتید که مقتضی آمد به او سوختن هم آمد، به مجرد شک نه شک در آن یقین، شک در وجود مانع، پس این در معنایش، این جا توسعه یقین نیست که، خوب دقت بکنید، اگر مراد از لا تنقض الیقین بالشک قاعده مقتضی و مانع شد، چون این را در اصول توضیح ندادیم گفتیم فردا توضیح بدهیم، اگر مراد قاعده مقتضی و مانع باشد اصلا اصل عملی نیست و لذا آمدند این ها از الیقین لا یزول بالشک هم استصحاب را در آوردند هم قاعده مقتضی و مانع، ما این توضیح فنی را می خواستیم بعد بگوییم حالا در بحث فقه گفتیم، این خیلی نکته فنی است، آن نکته فنی این است که مجرد لحاظ یک شیء کافی نیست اگر ما آن را لحاظ کردیم و اصل قرار دادیم بعد روی آن اثر گذاشتیم، توسعه دادیم، ابداع کردیم این می شود اصل عملی. نکته اصل عملی این است، این نکته ای را که مرحوم آقای طباطبائی در باب اعتبار ادبی گفته است این در باب اعتبارات قانونی در بخش اصول این طوری است، نکته اش این است، نکته ای که در باب مثلا کل شیء لک حلال حتی تعرف، تا حتی تعرف آورد می فهمیم نکته ای را که در نظر گرفته جهل است، خوب دقت بکنید. جهل

.....
یعنی عدم اطلاع شما بر واقع، این کل شیء حلال معنایش این نیست که هر شیئی فی نفسه حلال است، این در نمی آید، آن حکم واقعی است، این از توش در نمی آید. شما نمی دانید، خوب دقت بکنید، نمی دانید نه نیست، این ندانستن شما را می آید می گیرد توسعه می دهد پس می گوید حالا که نمی دانید شما تکلیف ندارید. ببینید! لذا طبیعتا اگر ما باشیم و این تعبیر ازش نفی حکم ظاهری می فهمیم، کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام از او در نمی آوریم که هر چیزی در واقع حلال است یعنی در باب اعتبارات هم در باب اعتبارات ادبی به این بیانی که ایشان فرمودند هم در باب اعتبارات قانونی ما باید یک چیزی را اصل قرار بدهیم، اگر آمد گفت لا تنقض الیقین بالشک و مراد استصحاب بود خواهی نخواهی نکته فنی اگر آمده گفته استصحاب حجت است به چه معنا؟ یعنی استصحاب را، یعنی یقین شما را توسعه داده، پس نکته فنی در باب استصحاب تصرف در ادراک شماست.

من اخیرا در بحث اصول عرض کردم اصول و قواعدی که ما داریم طبیعتا نکات اجتماعی دارد مثل قاعده ید، قاعده سوق مسلم، این مذکی است بخوریم، همین طور است، نکته دارد، جعل تذکیه، جعل ملکیت، ابداع ملکیت این ها نکته دارد، استصحاب نکته ندارد، می گوید حالت سابقه، ممکن است حالت سابقه مذکی باشد، حالت سابقه میته باشد، ممکن است حالت سابقه ملک باشد و لذا یک تعبیری داشتیم که استصحاب یک اصل سحرآمیزی است، روشن شد نکته این که در باب استصحاب او را سحرآمیز قرار داد چون در استصحاب یقین را گرفت و در یقین تصرف کرد.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: می دانم، متعلق را گرفته به خاطر صفت یقینی. یعنی آمده آن صفت، حالا بعد ها صفت یقین شد مفاد امارات باشد، اصول عملیه باشد آن بحث دیگری است، آمد آن حالت یقین شما را.

خوب دقت بکنید و لذا اگر از شما سوال شد که استصحاب چگونه اصلی است؟ اصلا اصل ادراکی است، مثل قاعده ید نیست، آن جا ملکیت است، مثل قاعده سوق مسلم نیست آن جا تذکیه است، مثل اقرار نیست، اقرار به حسب موارد خودش است، خوب دقت می

کنید؟

پس بنابراین نکته از کجا فهمیدیم استصحاب یک اصل ادراکی است؟ چون آمد یقین را گرفت. روی یقین گرفت ترتیب آثار دارد، یقین حالت ادراکی است و لذا این مطلبی را که مرحوم آقای خوئی هم دارند که استصحاب اماره است و لکن مثبتاتش حجت نیست من فکر می کنم منشا اشتباه این جا شده، چون یقین، یقین طبیعتا کاشفیت دارد، آمده در یقین تصرف کرده لذا ایشان می گوید در استصحاب یک نحوی از کاشفیت هست، از کلام مرحوم نائینی ما خواندیم استصحاب انکشاف الواقع به است نه کاشفیت، عده ای از اهل سنت استصحاب را کاشف می دانسته خبر، لذا مثبتاتش هم حجت است، این نکته ای که در باب استصحاب آمد و این مشکلات را درست کرد این است، تنزیل به لحاظ یقین است، یقین طبیعتا کاشف است، این ها خیال کردند حالا که تنزیل به لحاظ یقین شد پس کاشف است، خوب تامل کردید؟ سرّ تفسیر استصحاب هم که مشکل دارد روشن شد؟ مثلا قاعده ید مشکل ندارد، چرا؟ چون تصرف می کند، از تصرف ملکیت در می آورد، چه مشکل دارد؟ این مشکل خاص ندارد، تصرف با ملکیت رابطه دارند اما ادراک، رفت روی ادراک یعنی در حقیقت آمد یک یقین اعتباری درست کرد، یک یقین ابداعی درست کرد، یک یقین مجازی درست کرد، چون طبیعت یقین حالت کشف است یک کاشف اعتباری درست کرد، این کاشف اعتباری مثل مرحوم شیخ می گوید چون این را شارع گفت لا تنقض این هیچ اثر کشف ندارد چون تعبد صرف است، مثل مرحوم نائینی می گوید درست است، چون تعبد است کاشف نیست اما انکشاف، چون صفتش صفت کاشفیه ای است، انکشاف الواقع بهش می شود. آقای خوئی چون یقین را دارای یک درجه از کشف می داند می گوید این کاشفیت دارد اما جنبه حکایت ندارد. دقت کردید چرا همه گیر کردند؟ علمای اصولیین این را کاشف می دانستند لذا مثبتاتش حجت شد. چهار تا رای شد. سرّ مشکل را پیدا کردید؟ چون تا حالا این جور تحلیل نشده، سرّ مشکل این جا شد چون آنی را که حقیقت قرار داد و به لحاظ او تنزیل کرد یقین بود، یقین طبیعتا صفت ادراکی است، خوب دقت بکنید! صفات ادراکی انسان که جنبه حکایت و کاشفیت و طریقت به واقع دارد این ها غالبا مولد مصلحت و مفسده نیستند. صفات ادراکی خودش مصلحت درست نمی کند، آن واقع است که مصلحت درست می کند. مثلا مصلحت است که بگوییم کسی تصرف کرد مالک است، چون جامعه راه می افتد، بگوییم هر دانه را شما باید یک احراز مالکیت بکنید وضع جامعه به هم می خورد، وضع اجتماعی به هم می خورد.

.....

کرارا عرض کردم ما یک مطالبی را باید در جامعه خودمان قبول بکنیم به خاطر این که هیئت اجتماعی بماند، چون اگر جامعه از بین رفت بشر هم از بین می رود، یکیش هم قرارداد ها بود، بحث عقود را این قدر کار می کنیم برای همین جهت است، یکیش هم همین اصول ظاهری، این اصول ظاهری برای این که و لذا هم فرمود لو لم یجز هذا لما قام للمسلمین سوق، ببینید! لو لم یجز هذا، لما قاموا للمسلمین سوق، این تنزیل ها خیلی واضح است، استصحاب مشکلش کجا شد؟ مشکل در باب استصحاب تنزیلش به لحاظ یقین است، یقین هم جزء صفات نفسانی انسان است که جنبه طریقت دارد، خودش مصلحتی ندارد لذا تنزیل کرد اعتبار کرد چیست؟ یعنی چی اعتبار کرد؟ لذا آمدند بعضی ها گفتند اگر اعتبار کرد شاید نظر آقای طباطبائی هم این باشد، اگر اعتبار کرد یعنی شک نکن، وسواس را بردار پس من یقین را باقی می دانم، وسواس نکن. لکن ان شا الله عرض خواهیم کرد که انصافش در باب استصحاب خود همان یقین تنزیل شده است، آن لحاظ شک نکته دیگری است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین